

تحلیل و بررسی «ساختارهای گفتمان مدار» در روایت ابوالفضل بیهقی از ماجرای «حسنک وزیر»

یحیی طالبیان*

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

ندا امین**

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۳/۰۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۱/۰۱)

چکیده

حکومت دوره غزنویان مهم‌ترین پدیده‌ای است که بیهقی از یک سو به عنوان دبیر درباری و از سوی دیگر در جایگاه منتقد و نویسنده توانا با آن روبه‌رو بود. نگارندگان باور دارند که تاریخ بیهقی متنی است که با ایجاد رمزهایی در لابه‌لای سخن، خواننده را به نوعی خودآگاهی عمیق‌تر رهنمون می‌شود و خواهان دریافت کلان‌تر او از متن است. بهره‌گیری از ساختارهای خاص زبانی در گفتمان روایت که معنا را به ظرافت در زوایای عناصر محتوا و صورت پنهان می‌کند، راهی است که بیهقی بنا به هنر نویسندگی و خلاقیت ادبی خود برای نمود نگفتنی‌های حقایق تاریخ معاصر خویش در پیش گرفته‌است. پس زمینه‌سازی و نام‌دهی، پیوسته‌نمایی و گسسته‌نمایی، ارزش‌گذاری، بازنمایی در قالب کنش «نشانه‌ای نقل قولی»، فعال‌سازی و غیرفعال‌سازی، بازنمایی «واکنش کارگزاران» در کل پیکره متنی با یک ساختار نمایشی و... از جمله مؤلفه‌های گفتمان‌مداری است که در روایت بیهقی از داستان حسنک، دلالت بر نوعی گفتمان پوشیده‌گویی در بیان حقیقت تاریخ غزنویان دارد.

واژگان کلیدی: تاریخ بیهقی، تحلیل گفتمان، پوشیده‌گویی، مؤلفه‌های گفتمان‌مدار.

* E-mail: ytalebian@gmail.com (نویسنده مسئول)

** E-mail: n_amin25@yahoo.com

مقدمه

در بررسی تاریخ دیوان رسالت پادشاهان ایران، چنان که از حکایات و ماجراهای موجود در کتب متعدد تاریخی استنباط می‌شود^۱، همواره برجسته‌ترین مهارت یک دبیر در مکاتبات روابط سیاسی و درباری این است که چگونه یک پیام و مطلب را تحریر کند که همان تأثیری را که مقصود نگارش وی و قدرت حاکم است، در مخاطب ایجاد کند. بی‌تردید بیهقی در نگارش کتاب تاریخی خود نمی‌توانست و نباید از تأثیر فنون و تجربیات این شغل و مهارت بی‌بهره بماند. آنچه در این مقاله بدان پرداخته خواهد شد، ارائه تحلیلی نوین از منظر تحلیل گفتمان انتقادی به ظرایف هنر نویسندگی بیهقی است. شاید بتوان گفت ویژگی منحصر به فرد این دبیر این است که به جای آنکه مهارت نویسندگی خود را در ساختن نثری متکلفانه و پُر رنگ و لعاب و ایراد مدح‌های متملقانه و مبالغه‌آمیز به کار گیرد (یعنی هنری که نویسندگان و شعرای معاصر و بعد از او بسیار در آن اهتمام می‌ورزیدند)، چگونه از قلم شیوا و حدت ذهن خود برای بیان حقیقت تاریخ و ارائه آن چیزی استفاده کند که نمی‌توانست به صراحت و راحت به آن پردازد. بیهقی با استفاده هنرمندانه از توانایی نویسندگی خود، ساختارهای زبانی گفتمان‌مداری را در چیدمان متن و جمله‌ها به کار می‌گیرد که با ادراک موشکافانه‌تر مخاطب آگاه و نظر به حقیقت تاریخ غزنویان، لایه‌های معنایی عمیق‌تری در فهم حقایق پنهان یک تاریخ در این کتاب نمایان می‌گردد.

۱. مباحث نظری

۱-۱. مؤلفه‌ها و ساختارهای گفتمان‌مدار (Discursive structures)

در تحلیل گفتمان انتقادی که از رویکردهای زبان‌شناسی نوین در تحلیل متن است، باور بر این است که زبان و گفتمان در سطوح زیرین حاوی ایدئولوژی و روابط قدرت و سلطه، و در سطوح زبرین حاوی ساختارها و مؤلفه‌های گفتمان‌مدار است و این ساختارها و مؤلفه‌ها با ایدئولوژی نهفته در لایه‌های زیرین متن رابطه‌ای دوسویه دارد.

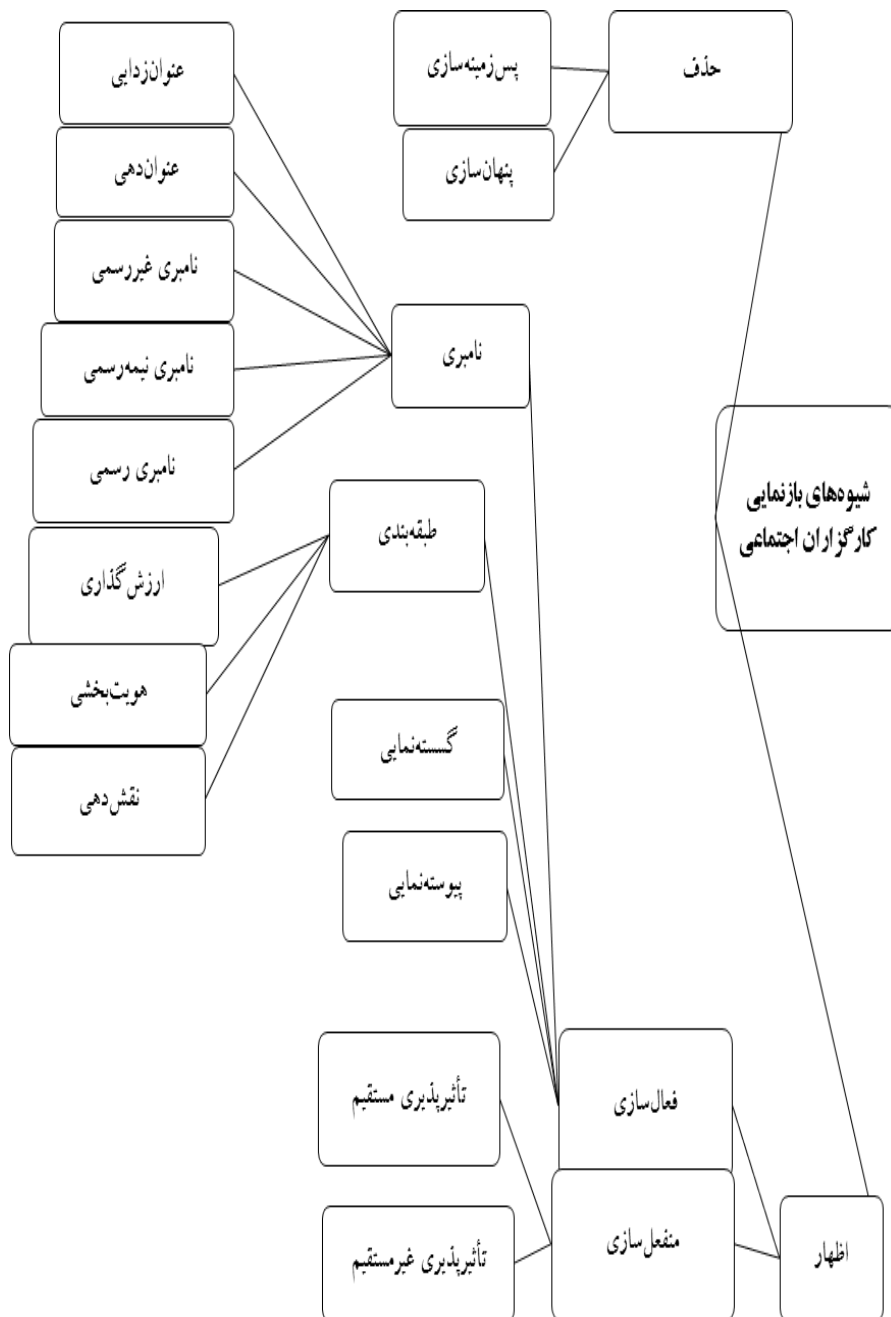
به عقیده فاولر (۱۹۹۱م.) زبان‌شناسی انتقادی این توانایی را دارد که امکاناتی را در اختیار خواننده قرار دهد تا خواننده بتواند جهان‌بینی نهفته در متن را رمزگشایی کند و آنچه را طبیعی جلوه داده شده‌است، طبیعی‌زدایی نماید:

«دید نقادانه باعث می‌شود که بتوان دریافت که چگونه با استفاده از عناصر زبانی و ساختارهای گفتمان‌مدار مختلف می‌توان حقایق را به اشکال مختلف به تصویر کشید، بر فکر و اندیشه افراد و شیوه برداشت آنان از مسائل اجتماعی تأثیر گذاشت و در واقع نگرش آنان را کنترل کرد.» (پهلوان‌نژاد و دیگران، ۱۳۸۸: ۷۸).

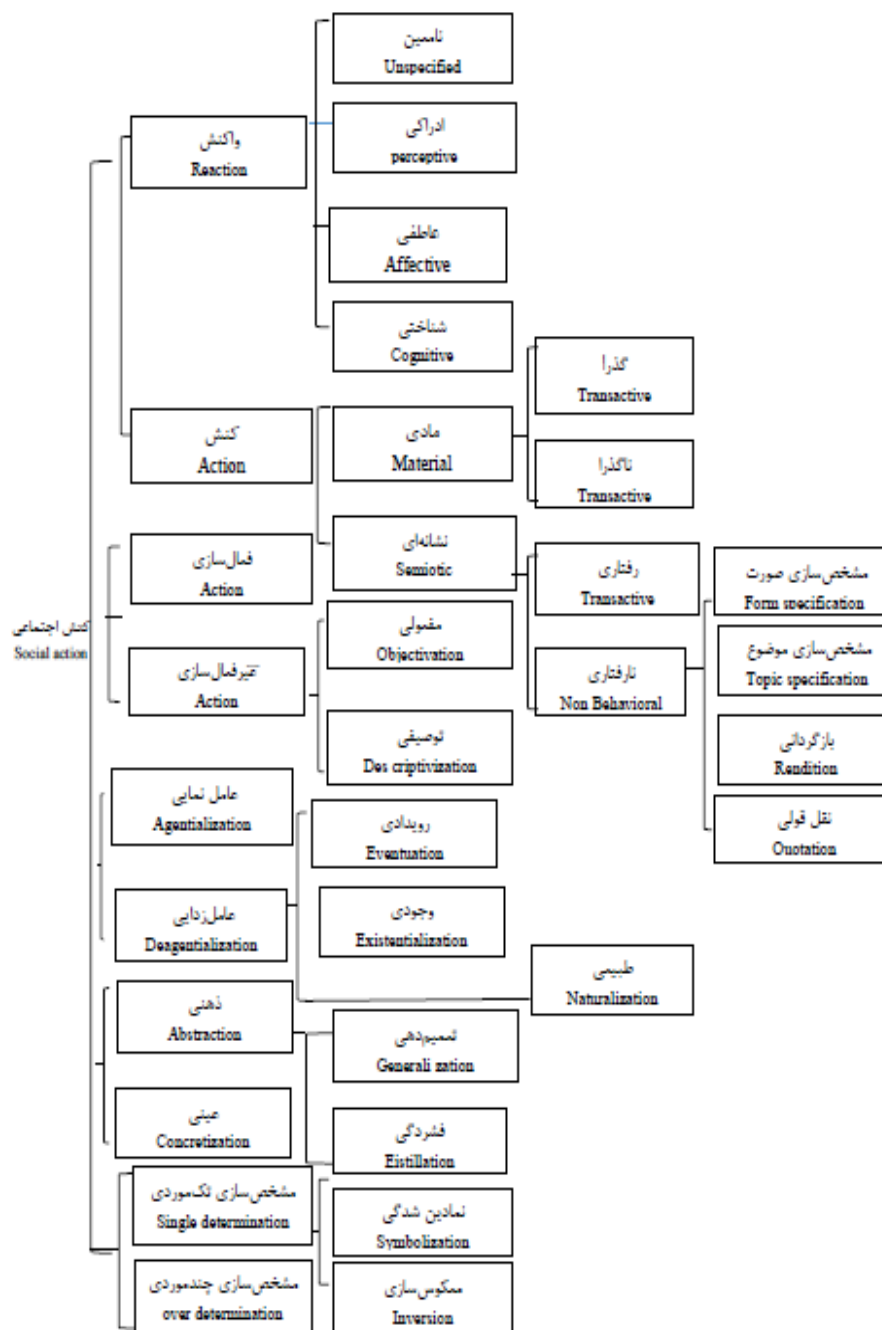
محققانی چون هاچ و کرس (۱۹۷۹م.)، فرکلاف (۱۹۹۵، ۲۰۰۱، ۲۰۰۳، ۱۹۸۹م.)، ون دایک (۱۹۹۶م.)، فاولر (۱۹۹۱م.) و خود ون لیون (۱۹۹۶م.) به برخی از این ساختارهای زبانی و مؤلفه‌های گفتمان‌مدار اشاره کرده‌اند. در این میان، رویکرد جامعه‌شناختی - معنایی ون لیون بیش از سایر رویکردهای انتقادی به تبیین نظری مؤلفه‌ها و ساختارهای گفتمان‌مدار توجه دارد. ساختارهای گفتمان‌مدار، مشخصه‌ها و مؤلفه‌های زبان‌شناختی و جامعه‌شناختی هستند که ایدئولوژی خاصی را منعکس می‌کنند و «به کار گرفتن و یا نگرفتن آن‌ها و نیز تغییر و تبدیل آن‌ها به صورت دیگر در گفته و یا متن باعث می‌شود که از گفته برداشت‌های متفاوتی شود، مطلبی پوشیده و یا مبهم شود و یا صراحت بیشتری پیدا کند و یا بخشی از گفته را برجسته نماید و بخش دیگر را در حاشیه قرار دهد» (یارمحمدی، ۱۳۸۳: ۱۶۶). رویکرد ون لیون را می‌توان بر پایه دو اثر اصلی وی (Van Leeuwen, 1996, Ibid: 2008) دریافت که در اولی، «کارگزاران اجتماعی» و در دومی، «کنش‌های اجتماعی» مرکز توجه و تحلیل هستند. ون لیون در مقاله «بازنمایی کارگزاران اجتماعی» (the Representation of social actors) به این نتیجه می‌رسد که در دستیابی به لایه‌های متفاوت پنهان در گفتمان، کارآیی مؤلفه‌های جامعه‌شناختی - معنایی از سایر روش‌ها بیشتر است (Van Leeuwen, 1996: 33). او دلیل این امر را نبودن رابطه صددرصد مستقیم میان شاخص‌های زبان‌شناختی و نقش آن‌ها می‌داند (ر.ک؛ پهلوان‌نژاد و دیگران، ۱۳۸۸: ۵۴). همچنین، وی تأثیر گفتمان را در ساخت، تبدیل صورت و حفظ قدرت اجتماعی و جامعه امری مهم می‌داند و بر این باور است که یکی از مهم‌ترین نقش‌های تحلیل انتقادی گفتمان این است که ارتباط میان مؤلفه‌ها و ساختارهای گفتمان‌مدار و نوع تأثیرگذاری و کارکرد اجتماعی آنان را بررسی و تبیین کند. در واقع، تأکید لیون بر معانی متون نیست، بلکه بر شیوه‌هایی است که افراد برای تولید و دریافت معانی به کار می‌برند. اما «منظور از

کارگزاران اجتماعی، مجموعه افرادی است که در یک واقعه، کنش اجتماعی و یک گفتمان حضور و مشارکت دارند» (همان: ۵۵). ون لیون (۲۰۰۸م.) یک «نظام شبکه‌ای» را به ما معرفی می‌کند که کارگزاران اجتماعی در آن بازنمایی می‌شوند و در همان جا، اتحاد ممکن بین انواع گوناگون زبانی، جامعه‌شناسی زبان و خصوصیات گفتمانی آغاز می‌گردد. از نظر وی، نه تنها کارگزاران اجتماعی می‌توانند بازنمایی شوند، بلکه کنش‌های اجتماعی نیز می‌توانند در همین شبکه نشان داده شوند. به طور کلی، ون لیون در تحلیل گفتمان انگاره کارگزار (عامل) و کنش (عمل) اجتماعی را مد نظر قرار می‌دهد. بدیهی است که در نظریه ون لیون نیز بررسی ویژگی اوضاع تاریخی و اجتماعی مقارن با تولید متن و در واقع، تحلیل زمینه‌های اجتماعی متن ضروری است. یکی از عناصری که اهمیت زیادی در تحلیل متن دارد، بافت کلام است. مراد از آن، امور و شرایط زمانی و مکانی مرتبط با دلالت متن است. نورمن فرکلاف (Norman Fairclough) در «نظریه تحلیل گفتمان انتقادی» خود، علاوه بر تحلیل مفصل و دقیق متن به تحلیل جامعه‌شناختی کلان نیز معتقد است و «از نظر فرکلاف، تحلیل متن صرف برای تحلیل گفتمان کافی نیست و بصیرتی درباره پیوند میان متن و ساختارها و فرایندهای اجتماعی و فرهنگی به ما نمی‌دهد. به دیدگاهی میان‌رشته‌ای نیاز داریم که تحلیل متن و تحلیل اجتماعی را با یکدیگر تلفیق کند» (یورگنسن، ۱۳۸۹: ۱۱۸). سرانجام، در تحلیل متن با رویکرد تحلیل گفتمانی ون لیون، پرسش اصلی این است که تا چه اندازه از مؤلفه‌های جامعه‌شناختی-معنایی در صراحت‌بخشی و یا پوشیدگی گفتمان در این متون بهره گرفته شده است.

جدول ۱: مؤلفه‌های گفتمان مدار در بازنمایی کارگزاران اجتماعی^۲



جدول ۲: مؤلفه‌های گفتمان‌مدار در بازنمایی کنش‌های اجتماعی^۳



۱-۲. تاریخ بیهقی و «بافت موقعیت» این متن

تاریخ نشان می‌دهد که شاهکارها و متون بزرگ ادبی، تاریخ و زمان ندارند و در حافظهٔ زمان پیوسته جاری هستند و بر ذوق و سلیقهٔ آیندگان تأثیر می‌گذارند. این متون پویا در هر خوانش مجدد، شمهٔ دیگری از زیبایی‌های صوری و بلاغی، و نیز ادراک نوینی از محتوا و مضمون خود را به خواننده ارائه می‌کنند؛ چنان‌که در هر تحلیل و پژوهشی، تنها جلوه‌ای از جلوه‌های تمام‌نشدهٔ لایه‌های ظریف و تودرتوی صورت و محتوای آن‌ها نمایان و واکاوی می‌شود. اگر از این جنبه به تاریخ بیهقی بنگریم که یک شاهکار ادبی و از متون پویاست و نویسندهٔ آن فردی خلاق و صاحب‌سبکی است که در تاریخ سیر تحول نثر ایران در گذار از سبک ساده به سبک فنی دورهٔ بعد بسیار مؤثر بوده‌است، شاید بتوانیم با تحلیل زبان‌شناسی و گفتمانی این متن، حقیقتی کلان‌تر و کلامی بارورتر را در لایه‌های زیرین نثر جاری او بیابیم. در بسیاری موارد، در ارزیابی و معناکاوی یک سند یا گزارش تاریخی، تنها متن یا افراد مطرح در حادثه اهمیت ندارند، بلکه در نگاهی جامع، به شرایط زمانی، مکانی و اجتماعی که ظرف آن رخداد به شمار می‌آید و نیز به فضای ثبت و ضبط روایت تاریخی توجه می‌شود. در تحلیل متون فارسی، به‌ویژه متون تاریخی نیز باید به این نکته توجه کرد. پوشیده‌گویی، اقتضای تاریخ سیاسی-اجتماعی کهن ما و شیوه‌ای مناسب، برای روایت تاریخ در فرهنگ و جامعه‌ای است که در آن، تفکر انتقادی نهادینه نشده‌است و بر ساخت‌های استبدادی مبتنی بوده‌است. هنگامی که بیهقی در فضای آشفتهٔ حکومت بازماندگان محمود قصد می‌کند تاریخی دربارهٔ محمود و مسعود برای آیندگان بنویسد، علاوه بر تمام شرایط نثر سادهٔ قرن چهارم که او را در مسیر حرکت به سوی نثر فنی قرار داده‌است، یک دلیل آگاهانهٔ دیگر نیز در پیچیده‌گویی و پوشیده‌گویی برای این نویسنده وجود دارد. در واقع، تلقی بیهقی از پیچیدگی‌های کلامی و یا حتی صنایع لفظی، تنها آراستن نثر نیست، بلکه او با روی آوردن به ساختارهای گوناگون کلامی سعی می‌کند هرچه بیشتر حضور نویسنده را در پشت متن پنهان نگاه دارد و در عین حال، با ایجاد رمزهایی در لابه‌لای سخن، خواننده را به نوعی خودآگاهی رهنمون شده‌است و خواهان دریافتی بیشتر از متن می‌باشد.^۴ او می‌کوشد با استفاده از انتخاب‌های زبانی خاص، ناگفته‌های جامعه و تاریخ درباری را که در آن به سر می‌برد، برای آیندگان خود به تصویر بکشد؛ چنان‌که تولستوی می‌گوید:

«[ادبیات] یک فعالیت انسانی است و عبارت است از اینکه انسانی آگاهانه و به یاری علائم مشخصه ظاهری، احساساتی را که خود تجربه کرده است، به دیگران انتقال دهد، به طوری که این احساسات به ایشان سرایت کند و آن‌ها نیز آن احساسات را تجربه نمایند و از همان مراحل حسی که او گذشته است، بگذرند» (تولستوی، ۱۳۴۵: ۶۶).

تاریخ بیهقی از آنچه از دبیری درباری انتظار بوده - یعنی وقایع‌نگاری- بسی فراتر رفته است. بیهقی «گزارشگر روایت خاصی از حقیقت است» (میلانی، ۱۳۷۸: ۳۸). اما نه به این معنی که آنچه وی می‌گوید، حقیقت محض نیست:

«ما به کمک زبان، بازنمایی‌هایی از واقعیت خلق می‌کنیم که به هیچ وجه بازتابی از یک واقعیت از پیش موجود نیستند. درحقیقت، زبان در برساختن واقعیت نقش دارد. این بدان معنا نیست که واقعیتی وجود ندارد، بلکه معانی و بازنمایی‌ها اموری واقعی هستند. پدیده‌های فیزیکی نیز وجود دارند، اما صرفاً از طریق گفتمان معنا پیدا می‌کنند» (یورگنسن، ۱۳۸۹: ۲۹).

متن ادبی نیز، چنان‌که پیر ماچری (Pierre Macherey) می‌گوید: «بیش از آنکه بیان ایدئولوژی باشد (= بیان واژگانی آن)، در حکم نمایش و نشان دادن آن است» (آدورنو، ۱۳۷۷: ۱۵۲).

۳-۱. داستان حسنک وزیر و «بینامتنیت» آن

ابوعلی حسن بن محمد بن عباس (۴۲۲ ق. / ۱۰۳۱ م.) مشهورترین عضو خاندان میکالیان و آخرین وزیر محمود غزنوی است. وی پس از مرگ پدرش که در خدمت محمود غزنوی بود، به غزنین رفت و از ندیمان سلطان محمود شد و کمی بعد در پی آشوبی که در نیشابور رخ داد، محمود او را به ریاست نیشابور گماشت. حسنک آن آشفتگی پیش آمده را سامان بخشید و مسببان آن را به سختی گوشمالی داد و در ایام حضور خود در نیشابور، در آبادانی آنجا کوشش فراوان کرد (ر.ک؛ موسوی بجنوردی، ۱۳۷۴: ۱۷۰-۱۷۱). در متون دوره غزنوی، از مواردی که درباره وی آمده است، به ایجاد تساوی بین افراد جامعه (ر.ک؛ فرخی سیستانی، ۱۳۴۹: ۱۸۹) و محاکمه و ضبط اموال ثروتمندانی که با رشوه و زور در دوره آشوب به این دارایی رسیده بودند (ر.ک؛ جرفاذقانی، ۱۳۴۵: ۴۰۰) و فرخی سیستانی، ۱۳۴۹: ۱۸۹)، تأکید بر آبادانی فراوان نیشابور در زمان وی (ر.ک؛ جرفاذقانی، ۱۳۴۵: ۴۰۱)

و فرخی سیستانی، ۱۳۴۹: ۱۳۲) و... اشاره شده‌است. حسنک در سال ۴۱۶ هجری قمری، پس از عزل احمدبن حسن میمندی، بر اساس تمایل قلبی محمود که در عین حال، به جوانی و بی‌تجربگی وی هم اذعان و اشاره‌ای داشت، به مقام وزارت سلطان رسید (ر.ک؛ خواندمیر، ۱۳۱۷: ۱۴۳).

فرخی سیستانی شاعر عصر غزنوی که «در مدح حسنک شش قصیده سروده است» (ر.ک؛ شفق، ۱۳۸۹: ۴۸)، حسنک را با کفایت‌ترین وزیری می‌داند که در ساختن مملکت و پاسداری از ثروت و خزانه سلطان، مورد اعتماد بوده‌است و در دوران وزارت او، کشور آباد شده‌است (ر.ک؛ فرخی سیستانی، ۱۳۴۹: ۱۸۹ و ۱۹۵). آزادی زندانیان و بازگشت آوارگان به وطن از دیگر مواردی است که فرخی درباره‌ی دوران وزارت حسنک به آن اشاره کرده‌است (ر.ک؛ همان: ۳۳۲-۳۳۳). در عین حال، پس از رسیدن به وزارت، او نیز چون دیگر وزرا موقعیت خویش را تحکیم بخشید و باغ و سرای بسیار فراهم آورد و تصرف در اموال دولتی درباره‌ی او نیز ذکر شده‌است. در آثار الوزراء، از قول احمدبن حسن میمندی آمده‌است: «او حسنک می‌کال به سبب تصرفی که کرد، بر عمل مراعی و شعیر گوسفندان به خیانت منسوب شد و خطر جان داشت. او را و فرزندان او را خلاص دادم...» (به نقل از: عقیلی، ۱۳۶۴: ۱۵۷).

برخی معتقدند، چنان‌که عتبی نیز در تاریخ یمینی اشاره می‌کند (ر.ک؛ جرفاذقانی، ۱۳۴۵: ۴۰۰)، از آنجا که حسنک تا مدتی به وسیله یکی از خویشاوندانش به عنوان نایب، نیشابور را اداره می‌کرد، شاید حسنک مسئول مستقیم برخی ستمگری‌هایی که در نیشابور به او نسبت می‌دهند، نبوده‌است (ر.ک؛ باسورث، ۱۳۸۱: ۱۸۴). همچنین، لازم به یادآوری است که در کتاب وصایای خواجه نظام الملک، درباره‌ی بی‌تدبیری حسنک در ارتباط با اختلاف پدری-پسری محمود و مسعود و نیز شدت کینه مسعود به حسنک روایاتی ذکر شده‌است (ر.ک؛ شفق و دیگران، ۱۳۸۹: ۸۹؛ به نقل از: سعید نفیسی در: بیهقی، ۱۳۵۶: ۱۰۰۸-۱۰۰۱). در تاریخ غزنویان، سرنوشتی این چنین برای وزیران بی‌سابقه نبود. محمود پیش از حسنک دو وزیر دیگر را هم محبوس و از کار برکنار کرد (ر.ک؛ ر.ک؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۵۲) و پس از مسعود نیز احمدبن عبدالصمد که در آخر عهد وی (مسعود) وزارت یافته بود و در تحکیم قدرت پسر وی مودودبن مسعود نهایت تدبیر و

اهتمام را به کار برد، در دوره مودود به سعایت بدخواهان محبوس و چنان که روایت است، مسموم شد (ر.ک؛ زرین کوب، ۱۳۶۷: ۲۷۰-۲۷۱).

۴-۱. پیشینه پژوهش

تاکنون پژوهش بر مبنای تحلیل مؤلفه‌ها و ساختارهای گفتمان‌مدار در متون، عمدتاً در حوزه متون رسانه‌ای بوده است. از جمله پژوهش‌هایی که در غیر از حوزه متون رسانه‌ای با تأکید بر مؤلفه‌های گفتمان‌مدار صورت گرفته است، می‌توان به کار رشیدی و سعیدی (۱۳۹۳) در تحلیل کتاب فارسی امروز برای دانشجویان غیر فارسی‌زبان، حق پرست (۱۳۹۱) در شیوه‌های تصویرسازی کارگزاران اجتماعی در داستان بهمن از شاهنامه و بهمن‌نامه، جنیدی جعفری و خاقانی (۱۳۹۴) در بازنمایی کنش‌های اجتماعی در مجموعه داستان زن زیادی، پهلوان‌نژاد و فلاحی (۱۳۸۸) در شیوه‌های بازنمایی کارگزاران اجتماعی در نشریات دوره مشروطه، یاسمی (۱۳۸۷) در بازنمایی کارگزاران اجتماعی در متون ادبی کتب ادبیات فارسی دوره متوسطه (پایان‌نامه ارشد) اشاره کرد که این مؤلفه‌ها را بررسی و در تحلیل گفتمان این متون به کار گرفته‌اند. جامع‌ترین و مرتبط‌ترین اثر در این زمینه را یارمحمدی (۱۳۸۳) انجام داده است. او با تلفیق الگوی ون لیون که در بر دارنده مؤلفه‌های جامعه‌شناختی معنایی در تصویرسازی کارگزاران اجتماعی است و نیز مطالعه مؤلفه‌های ادبی در متون ادبی، توصیف و توجیه قانع‌کننده‌ای ارائه می‌دهد که در متون ادبی کاربرد گسترده‌ای دارد. همچنین، در حوزه تحلیل معانی ثانویه و ضمنی در روایت بیهقی از داستان حسنک، وفایی و آقابابایی (۱۳۹۲) پژوهشی را از نظر کاربرد دستور زبان در علم معانی بر بخش آخر روایت (نه گُل داستان) انجام داده‌اند که بسیار شایسته تأمل است.

۲. بررسی مؤلفه‌ها و ساختارهای گفتمان‌مدار در روایت بیهقی

در هر روایتی، راوی همواره ادراک خود را از وقایع مورد نظرش بیان می‌کند و بر اساس این ادراک، پاره‌هایی از حوادث را برمی‌گزیند که در راستای دیدگاه و ادراک اوست و پاره‌هایی را کنار می‌گذارد. در روایت بیهقی از تاریخ غزنویان، در بسیاری از موارد، شرح وقایع به طور هدفمند و برنامه‌ریزی شده، با استفاده ابزاری از تک‌تک واژه‌ها، فراز و فرود جمله‌ها و ضرب‌آهنگ متن برای رسیدن به یک نتیجه‌گیری از پیش تعیین شده

از سوی نویسنده است. توصیف ریز، دقیق و جزء جزء برخی از صحنه‌ها و شخصیت‌ها، گزارش تاریخی را به روایت داستانی بدل می‌کند و راوی با در پیش گرفتن شیوه‌ای از روایت که به ظاهر بی‌طرفانه است، مخاطب را در روند قضاوت شریک می‌کند. در برخی بخش‌ها، روایت کاملاً تبدیل به یک صحنه نمایشی می‌شود. این تصویرسازی و نمایشی کردن روایت به یاری زبان غنی و نگرش استقرایی و جزء‌گرای بیهقی صورت می‌گیرد و صحنه‌هایی خلق می‌کند که خواننده را به جای خواندن، به تماشای آن‌ها فرامی‌خواند. بارزترین مصداق این شیوه در داستان حسنگ وزیر خود را نشان می‌دهد. آیا زیبایی و به یاد ماندنی بودن این حکایت، نتیجه کوشش ماهرانه بیهقی در القای یک تأثیرگذاری شگرف و جهت‌یافته نیست که در همه خوانندگان در تمام زمان‌ها و در هر سطح معلوماتی، یک همسانی فکری خاص را ایجاد می‌نماید؟

در متن بیهقی، مؤلفه‌ها و ساختارهای گفتمان‌مدار هم در «بازنمایی کارگزاران» و هم در «بازنمایی کنش‌ها»ی آنان دیده می‌شود که عبارتند از:

۱-۲. پس‌زمینه‌سازی و نام‌دهی

در روایت بیهقی، «حذف» و «اظهار» هر دو، در بازنمایی کارگزاران اصلی روایت وجود دارند. حذف در تاریخ بیهقی به شیوه «پس‌زمینه‌سازی» نمایان می‌شود. در «پس‌زمینه‌سازی»، اگرچه نام کارگزاران از صحنه متن محذوف است، اما یا رد پای از آن باقی است و یا قابل حدس است. در عمده روایت حسنگ، به کنشگر یا کنشگران اصلی این واقعه با عناوین کلی و مبهم اشاره می‌شود که حکایت از «حذف آگاهانه» کنشگران در قالب «پس‌زمینه‌سازی» دارد؛ مثلاً در ابتدا و انتهای حکایت، این کنشگران با اشاره کلی «این قوم» خوانده می‌شوند: «از این قوم که من سخن خواهم راند» (بیهقی، ۱۳۸۶: ۲۲۶)؛ «و این قوم که این مکر را ساخته بودند» (همان: ۲۳۵). در ادامه نیز این عناوین مبهم و کلی تکرار می‌شود: «همه اگر خواستند یا نه» (همان: ۲۳۱)؛ «و آن کسان گواهی نبشتند» (همان: ۲۳۲)؛ «حاضران» (همان: ۲۳۳)؛ «خواجه و قوم برخاستند» (همان)؛ «همه بازگشتند» (همان)؛ «همگان» (همان) و «ایشان» (همان: ۲۳۴).

در باقی روایت نیز این «حذف کنشگر» را در قالب جملاتی پی‌درپی داریم که حکایت آنچه را که بر حسنگ رفته‌است، بدون اشاره به نام کنشگران و تنها با ارجاع کنش به ضمیر

متصل جمع غایب شرح می‌دهد؛ مثلاً در توصیف صحنه قباله نوشتن اموال حسنک به نام سلطان: «نشته بودند»، «بر وی خواندند»، «آن سیم که معین کرده بودند»، «گواهی نداشتند»، «چون ازین فارغ شدند»، «حسنک را گفتند» و... (همان: ۲۳۲-۲۳۳). در توصیف صحنه شب پیش از بر دار کردن حسنک نیز چنین است: «تدبیر بر دار کردن حسنک در پیش گرفتند» و «دو مرد پیک راست کردند» (همان: ۲۳۳). درباره روز بر دار کردن نیز می‌گوید: «و حسنک را به پای دار آوردند»، «ایستایده بودند»، «حسنک را فرمودند»، «بیاوردند»، «آواز دادند»، «خواهیم فرستاد»، «آواز دادند»، «حسنک را همچنان می‌داشتند»، «پوشانیدند»، «آواز دادند»، «و [حسنک] از ایشان نیندیشید» و... (همان: ۲۳۴). از زبان خواجه احمد در ظاهر خطاب به بوسهل، اما با ضمیر اشاره به جمع نه مفرد می‌گوید: «این مرد پنج و شش ماه است تا در دست شماست» (همان: ۲۳۲). نویسنده علاوه بر کارگزارانی که در سایر بخش‌های متن با «نام‌دهی» مشخص می‌شوند، در بخشی از حکایت به طور ضمنی به مرجع این کارگزاران کلی و مبهم بازنمایی شده، اشاره‌ای دارد:

«جمله خواجه شماران و اعیان و صاحب دیوان رسالت و خواجه بوالقاسم
کثیر... و بوسهل زوزنی و بوسهل حمدوی ... و امیر دانشمند نبیه و حاکم لشکر...؛
نصر خلف... و قضات بلخ و اشراف و علما و فقها و معدلان و مزکیان؛ کسانی که
نامدار و فراروی بودند، همه آنجا حاضر بودند و بنشسته» (همان: ۲۳۱).

(یادآوری می‌شود که کلمه «مزکیان» که دو بار تکرار شده، در کنار کلمه «معدلان» با توجه به فضای ناعادلانه این بخش روایت در شرح این است که در این مجلس این افراد در حال تعدی به اموال حسنک هستند و این خود می‌تواند در ذهن مخاطب به نوعی استعاره تهکمیته برداشت شود).

علاوه بر کارگزارانی که به طور کلی و مبهم مورد اشاره قرار گرفته‌اند، چند شخصیت خاص نیز در این روایت به طور مشخص «اظهار» و «نام‌دهی» شده‌اند که از این میان در طول روایت، سلطان مسعود، بوسهل زوزنی، خواجه احمد حسن و حسنک در بازنمایی خود و کنش‌هایشان واجد مؤلفه‌هایی گفتمان‌مدار هستند که در بخش «ارزشگذاری» به آن اشاره خواهد شد.

۲-۲. پیوسته‌نمایی و گسسته‌نمایی

کاربرد ضمیر جمع به عنوان تنها شیوه «اظهار» کارگزار، ساختار گفتمان‌مداری از «پیوسته‌نمایی» را ایجاد می‌کند که در آن کارگزاران به شکل گروه‌هایی نمایانده می‌شوند که یا درباره موضوعی نظر واحدی دارند، یا فعل واحدی را انجام می‌دهند. در روایت بیهقی، این ساختار القاکننده آن است که در واقع، تمام حاضران مجلس، کنشگران فعل‌های رخ داده هستند و به عبارتی، کنش به مجموع حاضران در مجلس نسبت داده شده‌است. به علاوه، این مجموعه کلی و مبهم کارگزاران در تقابل با گروهی دیگر «گسسته‌نمایی» می‌شوند:

در مقابل: «من که بوالفضلم و قومی بیرون طارم... بودیم نشسته در انتظار حسنک» (همان: ۲۳۱). این گروه دوم در متن با عنوان‌هایی که اشاره به جمعیت بیشینه جامعه دارد، ادامه می‌یابد: «خلق روی آنجا نهاده بودند» (همان: ۲۳۳)؛ «عامه مردم او را لعنت کردند»، «خواص مردم... این میکائیل را چه گویند» و «همه خلق... می‌گریستند» (همان: ۲۳)؛ «هر کس گفتند»، «هیچ کس دست به سنگ نمی‌کرد»، «همه... می‌گریستند، خاصه نیشابوریان» (همان: ۲۳۵)؛ «همگان او را ملامت کردند»، «حاضران از درد وی خون گریستند» (همان: ۲۳۶) و... از سویی، نویسنده با قرار دادن خود در گروه دوم، دست به نوعی «غیریت‌سازی» و ارزشگذاری در قالب «خودی» و «غیرخودی» زده‌است.

۲-۳. ارزشگذاری

در «اظهار» کارگزاران به صورت کلی و مبهم و نیز در مواردی که کارگزار با «نام‌دهی» مشخص شده‌است، نویسنده با ذکر توصیفاتی به «ارزشگذاری» آنان نیز می‌پردازد. در متن بیهقی، این ارزشگذاری در اغلب موارد به جای صفت و القاب مفرد، توصیفی از «کنش» کارگزار است. در روایت بیهقی، آنچه اهمیت دارد، کنش شخصیت‌های گوناگون است. این «توصیف کنش» یا از سوی نویسنده است و یا به صورت «واکنش ادراکی / شناختی / عاطفی» از سوی دیگران بازنمایی شده‌است. این واکنش دیگران نیز در بیشتر موارد به صورت «نشانه‌ای - نقل قولی» نمایانده شده‌است.

- درباره این قوم:

«یک دو تن زنده‌اند در گوشه‌ای افتاده» (همان: ۲۲۶).

- در روز بر دار کردن:

- «خودی... بیاوردند عمداً تنگ» (همان: ۲۳۴).

- «آواز دادند که سنگ دهید. هیچ کس دست به سنگ نمی کرد و همه زار زار می گریستند، خاصه نیشابوریان» (همان: ۲۳۵).

- «پس مستی رند را سیم دادند که سنگ زنند» (همان).

- «و رسید بدو از انواع استخفاف آنچه رسید، که چون بازجستی نبود، کار و حال او را انتقام‌ها و تشقیها رفت» (همان: ۲۲۷).

- «او رفت و این قوم که این مکر ساخته بودند نیز برفتند» (همان: ۲۳۵).

نکته دیگر در توصیف عملکرد این قوم که به طرز هنرمندانه‌ای غیرمستقیم تر و پنهان تر نمایش داده می شود، بی تفاوتی و سکوت عجیب سایر بزرگان و اعیانی است که در دربار مسعود حضور دارند. بیهقی حتی سکوت و بی تفاوتی این قوم را در مانع شدن از این رخداد، با استفاده از توصیف «کنش» و «واکنش» های کارگزاران نمایش می دهد؛ مثلاً:

در شب پیش از بر دار کردن حسنگ، به نقل روایت از خواجه عمید عبدالرزاق پسر خواجه احمد می نویسد که بوسهل به خانه خواجه احمد رفت و گفت: «نخواهم رفت تا آنگاه که خداوند بخسبد که نباید رقتی نویسد به سلطان در باب حسنگ به شفاعت» و پاسخ خواجه که: «بنوشتمی، اما شما تباه کرده‌اید» (همان: ۲۳۳) که در یک روایت توصیفی نشان می دهد حتی دشمن (بوسهل) هم انتظار داشت آنان که می توانستند، شفاعت کنند، اما نکردند و حتی پاسخ خواجه نیز بیش از آنکه توجیه اقدام نکردن وی باشد، تأکید بر توانایی و امکان او بر این امر است. آیا بیهقی نمی خواهد با نمایش این سکوت معنی دار بگوید: این اعیان به ظاهر شرافتمندی که وی قادر به شرح کاملاً واضح شخصیت آنها نیست؛ چراکه حسادت شگرفی به حرمت و موقعیت شخصی مثل حسنگ داشتند و به عبارتی، تمام آنها با این سکوت ناجوانمردانه به صورت غرضمندانه‌ای در قتل حسنگ شریک بودند:

- درباره‌ی علی رایض:

«علی رایض حسنک را به بند می‌برد و استخفاف می‌کرد و تشفی و تعصب و انتقام می‌بود» (همان: ۲۲۸).

- درباره‌ی بوسهل:

«چند سال است که گذشته شده است و به پاسخ آنکه از وی رفت گرفتار» (همان: ۲۲۶).

«مارا با آن کار نیست... به هیچ حال» (همان).

«هرچند مرا از وی بد آمد» (همان).

«مردی امام‌زاده و محتشم و فاضل و ادیب بود، اما شرارت و زعارتی در طبع وی مؤکد شده - و لا تَبْدِيلَ لِمَخْلَقِ اللَّهِ - و با آن شرارت، دلسوزی نداشت و همیشه چشم نهاده بودی تا پادشاهی بزرگ و جبار بر چاکری خشم گرفتی و آن چاکر را کت زدی و فروگرفتی. این مرد از کرانه بجستی و فرصتی جستی و تضریب کردی و آلمی بزرگ بدین چاکر رسانیدی و آنگاه لاف زدی که فلان را من فروگرفتم - و اگر کرد، دید و چشید - و خردمندان دانستندی که نه چنان است و سری می‌جنبانیدندی و پوشیده خنده می‌زدندی که وی گزافگوی است» (همان: ۲۲۷).

«و بوسهل با جاه و نعمت و مردمش، در جنب امیر حسنک یک قطره آب بود از رودی - فضل جای دیگر نشیند» (همان: ۲۲۷).

«و به بلخ در امیر می‌دمید» (همان: ۲۲۸).

جملات توصیفی در تکرار کنش بوسهل:

«که چون بوسهل در این باب بسیار بگفت» (همان).

«پس از این... نیز بوسهل البته فرونايستاد از کار» (همان: ۲۳۰).

«وی نیک از جای بشد» (همان: ۲۳۱).

«از این نیز سخت بتایید» (همان).

«بوسهل زوزنی بر خشم خود طاقت نداشت. بر خاست نه تمام و بر خویشتن می ژکید» (همان).

«بوسهل را طاقت برسید» (همان: ۲۳۲).

«بوسهل را صفرا بجنید و بانگ برداشت و فرا دشنام خواست شد» (همان).

درباره حسنک:

بیهقی اگر چه برای بزرگنمایی زشتی آنچه که مسعود و درباریان با حسنک می کنند، قهرمان ظاهری داستان را بزرگ می کند، اما عدالت در بیان حقیقت و جودی خود حسنک را فراموش نمی کند و در دو جمله، تصویر واقعی این شخص را برای خواننده خردمند باز می کند. در تقابل با «عاقبت نگر» بودن بونصر، درباره حسنک می گوید: «و حال حسنک دیگر بود که بر هوای امیر محمد و نگاهداشت دل و فرمان محمود، این خداوندزاده را بیازرد و چیزها کرد و گفت که اکفاء آن را احتمال نکنند تا به پادشاه چه رسد!» (همان: ۲۲۷).

- «و چاکران و بندگان را زبان نگاه باید داشت با خداوندان؛ که محال است روباهان را با شیران چخیدن» (همان).

- «اما چون تعدی ها رفت از وی... لاجرم چون سلطان پادشاه شد، این مرد بر مرگ چوبین نشست» (همان).

- «و بوسهل و غیر بوسهل در این کیستند؟ که حسنک عاقبت تهور و تعدی خود کشید» (همان).

- «چون حسنک بیامد، خواجه بر پای خاست، چون او این مکرمت بکرد، همه اگر خواستند یا نه، بر پای خاستند» (همان: ۲۳۱).

همچنین، پس از بر دار کشیدن وی می گوید:

- «این بود که گفتمی مرا دعای نیشابوریان بسازد و نساخت» (همان: ۲۳۵).

- «واگر زمین و آب مسلمانان به غضب بستد، نه زمین ماند و نه آب» (همان).

درباره مسعود غزنوی می گوید:

- «وپادشاه به هیچ حال بر سه چیز اغضا نکند...» (همان: ۲۲۷).

- «و امیر بس حلیم و کریم بود. جواب نگفتی» (همان: ۲۲۸).

از زبان معتمد عبدوس نقل قول مسعود را چنین می خوانیم:

- «حجتی و عذری باید کشتن این مرد را» (همان).

درباره روز بر دار کردن حسنگ آمده است:

«امیر مسعود بر نشست و قصد شکار کرد و نشاط سه روزه با ندیمان و خاصگان و مطربان و در شهر خلیفه شهر را فرمود داری زدن بر کران مصلای بلخ» (همان: ۲۳۳).

همچنین، در پیغام از سوی او به وسیله احمد جامه دار به حسنگ در پای دار آمده است:

- «و پیغامی گفت که خداوند سلطان می گوید: «این آرزوی تست که خواسته بودی... مابر تو رحمت خواستیم کرد، اما امیر المؤمنین نبشته است... و به فرمان او بر دار می کنند» (همان: ۲۳۴).

درباره خود او آمده است:

- «و در تاریخی که می کنم، سخنی نرانم که آن به تعصبی و تزیدی کشد...، بلکه آن گویم که تا خوانندگان با من اندرین موافقت کنند و طعنی نزنند» (همان: ۲۲۶).

درباره میکائیل می گوید آنگاه که حسنگ را به سمت دار می بردند:

- «وی را مؤاجر خواند و دشنام های زشت داد» (همان: ۲۳۴).

- «و پس از حسنگ... بسیار بلاها دید و محنت ها کشید» (همان).

- «و چون دوستی زشت کند، چه چاره از بازگفتن» (همان).

چنان که تحلیل شد، به طور کلی در روایت بیهقی از حسنگ، سه بخش روایی عمده وجود دارد که می توان گفت کل متن تبدیل به یک ساختار گفتمان مدار کلان می شود؛ به عبارتی، ما با چند پرده نمایشی گویای زیر مواجه می شویم:

* پرده اول: خیانت بوسهل (در گفتگوی سه شخصیت) (ر.ک؛ همان: ۲۳۱-۲۳۲).

* پرده دوم: مجلس عدل! (ر.ک؛ همان: ۲۳۲).

* پرده سوم: حسنگ در پای دار (ر.ک؛ همان: ۲۳۳-۲۳۵).

تمام آنچه تا این بخش داستان می آید، خواننده را به شدت تهییج می کند که آنچه در حال اتفاق است، ظلم انسان‌هایی بسیار ناحق در حق یک مرد بزرگ است و زمانی که به پایان صحنه شرح بر دار کردن حسنگ می‌رسد، دیگر تقریباً به طور کامل خواننده را با خود همسو کرده‌است و خواننده قرن‌های بعد در خوانش و دریافت خود از این روایت به اندازه خود بیهقی - در همان دوران و همان لحظه - به شدت متأسف و متأثر می‌شود و این رخداد را نشأت گرفته از خیانت و ظلم قومی می‌بیند که بیهقی به آن‌ها اشاره دارد.

۲-۴. بازنمایی در قالب کنش «نشانه‌ای نقل قولی»

در بسیاری از موارد، بیهقی آنچه را می‌خواهد بگوید، در مکالمه و نقل قول دیگران می‌گنجانند، یا دست کم از جمله آنان، با استفاده از قلم مؤثر خود برای ارائه مقصود استفاده می‌کند. در واقع، واکنش (عاطفی، شناختی و ادراکی) مردم حاضر و ناظر از نظر نویسنده این متن اهمیت بسیاری دارد و اصرار دارد نگرش منفی این افراد را به اطلاع خواننده برساند.

درباره «این قوم» از زبان مردم حاضر درباره عملکرد این ضمیر جمع غایب نامشخص می‌گوید:

- «هر کس گفتند: شرم ندارید، مرد را که می‌بکشید، [بدو] به دار برید؟» (همان: ۲۳۵).

از زبان خواجه احمد به بوسهل درباره آنچه او و این قوم کرده‌اند:

- «شما تباه کرده‌اید و سخت ناخوب است» (همان: ۲۳۳).

درباره بوسهل از زبان مردم می‌گوید:

- «بدان سبب مردمان زبان بر بوسهل دراز کردند که زده و افتاده را توان زد! مرد آن مرد است که گفته‌اند: العفو عند القدرة» (همان: ۲۲۷).

همچنین، پس از ماجرای که بوالحسن حربلی ذکر می‌کند، درباره آنچه بوسهل با سر حسنگ کرد، می‌گوید:

- «و همگان او را بسیار ملامت کردند بدین حدیث و لعنت کردند» (همان: ۲۳۶).

از زبان خواجه احمد حسن نیز می‌گوید:

- «بوسهل زوزنی را با حسنک چه افتاده‌است که چنین مبالغت‌ها در خون او گرفته‌است؟» (همان: ۲۲۹).

- «سبحان‌الله! این مقدار شقر را چه در دل باید داشت؟» (همان).

- «خواجه احمد او را گفت: در همه کارها ناتمامی!» (همان: ۲۳۱).

- «خواجه بوسهل را بسیار ملامت کرد» (همان: ۲۳۳).

از قول علی رایض می‌گوید:

- «هرچه بوسهل مثال داد از کردار زشت در باب این مرد، از ده یکی کرده آمدی و بسیار محابا رفتی» (همان: ۲۲۸).

از قول سلطان می‌گوید:

- «گرفتم که بر خون این مرد تشنه‌ای» (همان: ۲۳۳).

- «و امیر بوسهل را بخواند و نیک بمالید» (همان: ۲۳۳).

از زبان دیگران نیز می‌گوید:

- «خواجه بوسهل را بر این که آورد که آب خویش ببرد؟!» (همان: ۲۳۱).

حتی از زبان خود نیز می‌گوید:

- «وی خواجه را بسیار عذر خواست و گفت با صفرای خویش بر نیامدم» (همان: ۲۳۳).

در باره حسنک از زبان خواجه احمد آمده‌است:

- «چنین حالها مردان را پیش آید» (همان: ۲۳۲).

در باره مسعود و عملکرد او با حسنک از زبان خواجه احمد حسن آمده‌است:

- «سوگندان خوردم که در خون کس، حق و ناحق، سخن نگویم» (همان: ۲۲۹).

باز در پیغام وی به سلطان آمده‌است:

- «تا خون وی و هیچ کس نریزد البته، که خون ریختن کار بازی نیست» (همان: ۲۲۹).

همچنین، به خود عبدوس می گوید:

- «تا بتوانی خداوند را بر آن دار که خون حسنک ریخته نیاید؛ که زشت‌نامی تولد

گردد» (همان: ۲۲۹).

در پایان نیز نتیجه‌گیری و خلاصه‌کل ماجرا را از زبان مادر حسنک چنین می‌خوانیم:

«بزرگا مردا که این پسرم بود! که پادشاهی چون محمود این جهان بدو داد و پادشاهی

چون مسعود آن جهان» (همان: ۲۳۶).

در باره خلیفه و تهمت قرمطی بودن حسنک نیز پس از ذکر توضیح بونصر درباره‌ی موجه بودن کار حسنک (در خلعت گرفتن از مصریان و نرفتن به بغداد) و تبرئه‌ی وی، از زبان بونصر می‌گوید:

- «خلیفه را چند گونه صورت کردند تا نیک آزار گرفت و از جای بشد و حسنک را

قرمطی خوانند» (همان: ۲۳۰).

- «که امیر را نیک درد آمده بود که حسنک را قرمطی خوانده بود خلیفه» (همان: ۲۳۰)

(= تقدم خبر بر مبتدا برای تأکید).

در باره کینه خلیفه می‌گوید:

- «و با آن همه، وحشت و تعصب خلیفه زیادت می‌گشت اندر نهان، نه آشکارا»

(همان).

از زبان سلطان محمود به نقل از بونصر می‌گوید:

- «بدین خلیفه خرف شده بیاید نوشت... وی را من پرورده‌ام و با فرزندان و برادران من

برابر است و اگر وی قرمطی است، من هم قرمطی باشم» (همان).

در باره میکائیل نیز می‌گوید:

- «عامه مردم او را لعنت کردند بدین حرکت ناشیرین که کرد و از آن زشت‌ها که بر

زبان راند» (همان: ۲۳۴).

- «و خواص مردم خود نتوان گفت که این میکائیل را چه گویند» (همان: ۲۳۴).

از منظر تحلیل گفتمان انتقادی، وقتی کنش نشانه‌ای، نقل قولی باشد؛ یعنی کنشی به صورت نقل قول، به‌ویژه نقل مستقیم بیان شود، «نه تنها معنایی به‌دست کارگزاران اجتماعی انتقال می‌یابد، بلکه تک‌تک کلمات آن‌ها نیز بازنمایی می‌شود. وقتی که عملی را نقل قول می‌کنیم، در واقع، پذیرای این هستیم که من نمی‌توانستم خودم این مطلب را بهتر بگویم یا اینکه هیچ توضیح و تعبیر اضافه‌ای لازم ندارد» (هوشمند، ۱۳۹۵: ۲۲۳). همچنین، می‌توان گفت:

«کنش نقل قولی بیشتر برای کارگزاران قدرتمند و دولت مردان استفاده می‌شود و بیشتر به اعتبار گفتمان می‌افزاید. نویسنده به منظور سند دادن و نیز مهم جلوه دادن حادثه، آن را از زبان شخصی دیگر و به صورت غیرمستقیم بازنمایی کرده‌است. این عمل، مستند بودن گفتمان را به ذهن خواننده متبادر و خواننده همان چیزی را استنباط می‌کند که مدّ نظر نویسنده است» (همان).

علاوه بر افزایش اعتبار و سندیت کلام، این ساختار مسئولیت آنچه را که گفته شده‌است، از نویسنده متن برمی‌دارد و به گوینده اصلی منتقل می‌کند؛ به عبارتی، این مفهوم در ذهن خواننده فعال می‌شود، در حالی که نویسنده این امر را به فرد دیگری ارجاع، و خود را در بیان این مطلب بی‌طرف نشان داده‌است.

۲-۵. فعال‌سازی و غیرفعال‌سازی

در ماجرای حسنک، نویسنده تلفیق هنرمندانه‌ای از بخش‌های پویا و ایستا را در کنار هم بازآفرینی کرده‌است. پس از گزارش خروج سلطان مسعود برای شکار، ناگهان با جملات کوتاه پی‌درپی که عمده بار معنایی آن‌ها همان فعل جمله است، مواجه می‌شویم. بیهقی با کلی‌گویی و صرفاً فعال‌سازی در قالب فعل‌های پی‌درپی مادی و کنشی (در مقابل افعال ربطی و توصیفی)، جهان گردنده داستان را شتاب بیشتری می‌دهد. این ساختار می‌تواند دو کارکرد گفتمانی داشته باشد: یا در نظر نویسنده سهم این رخدادها در بازنمایی روایت در حد این چند جمله است و یا این شتاب‌دهی به روایت برای تجسم فضایی پُر آشوب و اضطراب‌آلود به‌عمد استفاده می‌شود. در حالت دوم، کاربرد این افعال مادی و کنشی، به‌ویژه در ساختار جملاتی بسیار کوتاه که تنها بر کنش تأکید دارند، فضای روایت را تند و

اضطراب آور می‌کند. توصیف استادانه بیهقی با استفاده از طنین ضرب‌دار جملات کوتاه پشت سر هم، بسامد بالای واو عطف و حالیه در بین آن‌ها و... منجر به ایجاد صحنه‌ای حرکتی-نمایشی و پرشتاب می‌شود. ساختار این جملات کوتاه معمولاً دو یا سه مقوله است و اگر بیش از این شده، معمولاً باقی ارکان جمله پس از فعل آمده‌است که خود مجدداً تأکید بیشتر جملات را بر کنش افعال نشان می‌دهد:

- «بوسهل برنشت»، «و آمد (تا نزدیک دار)»، «و بر بالای بایستاد»، «و سواران رفته بودند (با پیادگان)»، «میان شارستان رسید»، «پذیره وی آمد»، «وی را مؤاجر خواند»، «دشام‌های زشت داد»، «حسنک در وی ننگریست»، «هیچ جواب نداد»، «و قرآن خوانان قرآن می‌خواندند» (همان: ۲۳۴).

در برخی از بخش‌های دیگر، روایت به‌گندی می‌گذرد و از کلی‌گویی به جزئی‌نگری نزدیک می‌شود. شاید بیهقی از آن هنرمندانی است که منتقدان عقیده دارند:

«پدیده واقعی را در تمامیت خود بازسازی نمی‌نماید، بلکه شاخص‌ترین صفات و خصیصه‌های پدیده را که همان انعکاس روح زنده است، منعکس می‌سازد. هر قدر هنرمند با استعدادتر باشد، گزینش او در مواردی که حیات به او عرضه داشته‌اند، شدیدتر است» (زایس، ۱۳۶۳: ۹۰).

در دانش روایت‌شناسی، داستان‌هایی که بیشتر رویدادهای آن حالت‌محور هستند، در مقایسه با داستان‌هایی که بیشتر رویدادهای آن عمل‌محور هستند، پویایی و تحرک کمتری دارند. در رویدادهای حالت‌محور ساختارهای توصیفی و الگوهای ربطی، حالت سکون و آرامش وجود دارد. وظیفه عمده الگوهای ربطی و ساختارهای توصیفی، طبقه‌بندی یا ارزشگذاری است. در واقع، ما برحسب دیدگاه اجتماعی و فکری خود، اشیاء، حوادث و اعمال خود و سایر افراد را طبقه‌بندی و ارزشگذاری می‌کنیم (ر.ک؛ یارمحمدی، ۱۳۸۳: ۱۶۳-۱۶۴). بیهقی از این ساختار برای توصیف سکون صحنه رخداد به مثابه تراژدی بسیار استفاده می‌کند:

در لحظه ورود، جملاتی پی‌درپی که یک صحنه را توصیف می‌کنند، و حسنک:

- «دست اندر زیر کرد و ازاربند استوار کرد و پایچه‌های ازار را بیست و جبّه و پیراهن بکشید و دور انداخت با دستار، و برهنه با ازار بایستاد و دست‌ها درهم زده، تنی چون سیم سفید و رویی چون صدهزار نگار... و همه خلق به درد می‌گریستند» (همان: ۲۳۴).
در لحظه بر دار کردن، توصیفی شعرگونه و عاطفی از تجسمی آمیخته با روحانیت و مظلومیت آمده است:

«حسنک پیدا آمد بی‌بند،

جبّه‌ای داشت جبری رنگ، به سیاه می‌زد؛ خلق گونه...

دراعه و ردایی سخت پاکیزه

و دستاری نشابوری مالیده

و موزه میکائیلی نو در پای

و موی سر مالیده

زیر دستار پوشیده کرده، اندک‌مایه پیدا می‌بود» (همان: ۲۳۱).

۶-۲. بازنمایی «واکنش کارگزاران»

در توصیف واقعه به مثابه تراژدی

«واکنش عاطفی / شناختی / ادراکی» کارگزاران از نظر نویسنده این روایت تاریخی، اهمیت بسیاری دارد و در «نقل» یا توصیف خود، آن را به صورت «واکنشی ادراکی / شناختی / عاطفی» از رخداد پیش آمده به مثابه یک تراژدی خارج از اختیار کارگزاران و در عین حال، ناامیدکننده بازنمایی می‌کند.

از زبان خواجه احمد آمده است:

- «دل شکسته نباید داشت که چنین حال‌ها مردان را پیش آید... امید صدهزار راحت

است و فرج است» (همان: ۲۳۲).

از زبان خود حسنک نیز آمده است:

- «اگر امروز اجل رسیده است، کس باز نتوان داشت که بر دار کشند یا جز دار» (همان).

- «من خطا کرده ام و مستوجب هر عقوبت هستم که خداوند فرماید، ولکن خداوند کریم مرا فرونگذارد و دل از جان برداشته ام. از عیال و فرزندان اندیشه باید داشت» (همان: ۲۳۳).

- «خواجه مرا بحل کند»، «و بگریست»، «حاضران را بر وی رحمت آمد»، «و خواجه آب در چشم آورد»، و خواجه احمد گفت: «از من بحلی و چنین نومید نباید بود» (همان).
در توصیف لحظه بر دار کردن او نیز آمده است:

«و بر مرگی که هرگز ننشسته بود، نشانند» (همان: ۲۳۵).

پس از دار زدن او نیز آمده است:

«و حسنک تنها ماند؛ چنان که تنها آمده بود از شکم مادر» (همان).

در توصیف واقعه به مثابه حماسه می خوانیم:

- «که بزرگتر از حسین علی نیم» (همان: ۲۳۲).

- «و حسنک قریب هفت سال بر دار بماند؛ چنان که پایهایش همه فروتراشید و خشک شد؛ چنان که اثری نماند» (همان: ۲۳۶).

همچنین، توصیفی که از مادر وی دارد، چنین شروع می شود: «و مادر حسنک زنی بود سخت جگر آور... که... بزرگا مردا که پسرم بود» (همان).
تأکید به عبرت گیری:

- «این است حسنک و روزگارش» (همان: ۲۳۵).

- «و این افسانه ای است با بسیار عبرت» (همان).

- «احمق مردا که دل در این جهان بندد» (همان).

۳. تحلیل کارکرد این مؤلفه‌ها در گفتمان بیهقی در این روایت

از آنجا که تاریخ بیهقی بیش از آنکه بنا به ماهیت تاریخی خود خصلت گزارشی داشته باشد، سرشت روایی دارد، می‌توان گفت اگرچه نظریه‌پردازی درباره‌ی شگردهای روایت مربوط به قرون متأخر است، اما بیهقی بنا به توانایی و مهارت بسیار در نویسندگی، فارغ از تحلیل‌ها و تقسیم‌های نظریه‌های ادبی امروز، برای افزودن هرچه بیشتر زیبایی و روانی کلام از یک سو، و نمود ناگفتنی‌های حقیقت تاریخ‌غزنیان از سوی دیگر، از این فنون و شگردهای روایت بهره برده‌است. تفکر او - چنان که مکرر در تاریخ خود تأکید کرده - بیان حقیقت تاریخ برای آیندگان است و به نظر می‌رسد با توجه به بافت موقعیتی که تولید این متن در آن اتفاق افتاده‌است و با توجه به بینامتنیتی که بازتاب روایت حسنک و واقعیت شخصیت وی را در سایر متون آن دوره نشان می‌دهد، او این تفکر و قاعده را به انحای مختلف بیانی، زبانی و لفظی القا می‌کند، یعنی بخشی از اطلاعات به جای اینکه اظهار شوند، با تمهیدهای زمینه‌ای، ساختارهای زبان‌شناسی گفتمان‌مدار و معانی ضمنی آن‌ها و... با شدت کمتر یا بیشتر به ذهن خواننده آگاه ارائه می‌شوند. بیهقی در نقل تاریخ، یک راوی است: «در هر روایت، راوی در برابر رویدادهایی که نقل می‌کند، شخصیت‌هایی که توصیف می‌کند، احساسات و اندیشه‌هایی که ارائه می‌دهد، نگرش خاصی برمی‌گزیند» (پرینس، ۱۳۹۱: ۴۸). در تحلیل گفتمان یک متن، در حقیقت، دلیل انتخاب‌های نویسنده بررسی می‌شود. بدین معنی که هر جا انتخابی هست، لزوماً انتخاب‌کننده‌ای نیز حاضر است. از این رو، نگرشی هم وجود دارد. انتخاب با سه مفهوم ارائه در متن در پیوند است: تأکید تلویحی، حذف و بزرگنمایی؛ یعنی بر چه چیزهایی تأکید شده، کدام سوژه‌های احتمالی حذف شده‌است و درجه بزرگنمایی موضوعات مطرح شده چقدر است. این برجسته‌سازی یا حاشیه‌رانی مطالب به کمک شگردهای روایت صورت می‌گیرد. در تحلیل مؤلفه‌های گفتمان‌مدار در روایت بیهقی، آنچه نمود می‌یابد این است که بیهقی از سویی با پس‌زمینه‌سازی «کارگزاران»، در بخش عمده‌ای از روایت که بر «کنش»های اصلی رخداد، یعنی کشتن یک فرد به اتهامات غیرموجه، ظلم، تعدی و انتقام، پرداختن به انتقامات شخصی و فردی، بدرفتاری و ظلم خارج از عرف با محکوم و... تکیه دارد، از بار مسئولیت و پیامد نقل این حقیقت می‌گریزد و از سویی، با اشاره مشخص و «نام‌دهی» به افراد حاضر در رویداد در سایر بخش‌های روایت و ارزش‌دهی به آنان از منظر دیگران و نقل قول آن‌ها

و یا توصیف عملکرد و «کنش» این کارگزاران خاص به تفهیم «عاملان» اصلی واقعه و حقیقت ماجرا می‌پردازد. همچنین، وی با به کارگیری هدفمند جملات کوتاه با افعال کنشی و واوهای عطف و حالیه پی‌درپی در میان آن‌ها در کنار جملات کوتاه توصیفی و عاطفی، صحنه وقوع این ماجرا و رخداد تاریخی را به گونه‌ای به تصویر می‌کشد که واقعه را به مثابه یک رخداد پرتنش و ظالمانه به مخاطب القا می‌کند.

نباید فراموش کرد که هدف این شگردهای دیرانه، چنان‌که بیهقی مکرر تأکید کرده، مخاطب آگاه است که از نقل قول مذکور درمی‌یابد. برعکس آنچه در برداشت اول از ماجرا به نظر می‌آید، بیهقی حسنگ را بزرگ نمی‌نماید، بلکه با بزرگ کردن حسنگ و آنچه بر وی گذشت، عمق زشتی اطرافیان وی را به نمایش می‌گذارد. بیهقی حسنگ را زیر یک ذره‌بین بزرگ می‌گذارد تا به ظاهر به توصیف مقام و مظلومیت حسنگ بپردازد، اما امیدوار است که خواننده آگاه آنچه را پیرامون حسنگ است، در زیر این ذره‌بین دقیق و واضح ببیند، از کینه‌توزی بیش از حد بوسهل گرفته تا نهایت بی‌رحمی و حماقت مسعود در دهن‌بینی و تأثیرپذیری از اطرافیانش تا به حدی که بی‌سبب و یکباره، با وجود اینکه تا آخرین لحظه دلیل قانع‌کننده‌ای برای آن نمی‌یابد، قصد گرفتن جان یک انسان را می‌کند. غرض آنکه بیهقی با استفاده از این تکنیک نمایشی، هم خواننده عام و هم خواننده خاص خود را گام‌به‌گام تا اوج هیجانی خاص که مورد نظرش می‌باشد، به صورت هنرمندانه‌ای می‌کشاند و برانگیختگی که در هر یک از این دو گروه ایجاد می‌شود، کاملاً برنامه‌ریزی شده و استادانه ایجاد می‌گردد. نویسنده نه تنها درصدد بازتولید و گزارش روایتی از گفتمان مسلط جامعه نیست که در سال‌های رخداد وقایع متن و احتمالاً در تأیید عملکرد حکومت رایج بوده است، بلکه با کاربرد ساختارهای زبانی و شگردهای روایی خاص در پی تقابل با آن و بازنمایی حقیقت تاریخ‌غزنیان در قالب یک گفتمان پوشیده و ضمنی است. در این گفتمان، تکیه وی از یک سو بر مهارت نویسندگی خود در به کارگیری ساختارهای زبانی مناسب و از سوی دیگر، بر فهم و ادراک مخاطب آگاه است.

در دانش روایت‌شناسی، «خوانش» روایت و فهمیدن آن به معنای سازماندهی و تفسیر آن بر پایه چند رمزگان است که نویسنده با اتخاذ شگردهایی در لابه‌لای متن می‌گنجاند. در واقع، خوانش، تعاملی است میان متن و خواننده، و «عبارت است از پردازش تدریجی

داده‌های متنی با طرح پرسش درباره آن متن و پاسخ دادن به آن‌ها بر پایه همان متن» (پرینس، ۱۳۹۱: ۱۱۱). بنابراین، فهم یک متن برآیندی از تعامل دانش زمینه‌ای خواننده آگاه و دقیق با محتوا و قالب متن است. این تفسیر و ادراک از لایه معنایی در سطح متن آغاز شده است و در عمق متن ادامه می‌یابد.

نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه در این پژوهش بررسی و تحلیل شد، نویسنده تاریخ بیهقی با توجه به مهارت نویسندگی خود، در هنگام ادای حقایق تاریخ لایه‌های اطلاعاتی را در سطوح مختلفی برای خواننده تنظیم کرده است تا هر خواننده‌ای به فراخور آگاهی خود آن را بکاود و حقایق پنهان آن را استخراج نماید و بدین شیوه، هم بیهقی و اثرش از آسیب سختگیری دولتمردان، جانشینان و اولاد و احفاد آنان در آن زمان محفوظ خواهد ماند و هم حق ادای مطلب را با امانت و درستی، چنان که بر آن تأکید دارد، به جای خواهد آورد؛ به عبارت دیگر، تدارک این ظرفیت برای گزینش مخاطبی است که توانایی گفتگو با متن را دارد و انتظار می‌رود به صدای مؤلف در لابه‌لای نوشته‌اش گوش بسپارد و به ارتباط این سه گانه، یعنی مؤلف، متن و مخاطب در درک معنا و گفتمان متن پی می‌برد و از همراهی مؤلف تا پایان مسیر بازمی‌ماند. نویسنده با انتخاب هدفمند ساختارهای زبانی مناسب که در نظریه تحلیل گفتمان انتقادی، ما آن‌ها را مجموعه‌ای از مؤلفه‌های گفتمان‌مدار می‌دانیم، به گونه‌ای گفتمان را شکل می‌دهد که ذهن مخاطب را به سمت هدف خویش سوق دهد. آنچه از تحلیل ساختارهای زبانی متن برمی‌آید، گفتمان پوشیده‌گویی بیهقی در نقل حقیقت تاریخ غزنویان، از جمله در ماجرای حسنک وزیر و تقابل با گفتمان حاکم روزگار خود است. در این میان، در روایت مورد نظر، پس‌زمینه‌سازی و نام‌دهی، پیوسته‌نمایی و گسسته‌نمایی، ارزشگذاری، بازنمایی در قالب کنش «نشانه‌ای نقل‌قولی»، فعال‌سازی و غیرفعال‌سازی، بازنمایی «واکنش کارگزاران» در کل پیکره متنی با یک ساختار نمایشی... از جمله مؤلفه‌های گفتمان‌مداری است که بیهقی را در القای این گفتمان به مخاطب یاری می‌کند.

یادداشت‌ها

۱. برای نمونه در همین کتاب تاریخ بیهقی، ر.ک؛ صفحات ۶۴، ۷۳، ۲۵۷، ۴۶۷، ۷۴۴، ۷۵۹، ۹۶۰ و ۹۸۷.
۲. این جدول به نقل از (حق پرست، ۱۳۹۱: ۵۰) است که بر اساس (ون لیوون، ۱۹۹۶) تنظیم شده است.
۳. این جدول به نقل از (جنیدی و خاقانی، ۱۳۹۴: ۸۱) است که بر اساس (ون لیوون، ۲۰۰۸) تنظیم شده است.
۴. در این متن، نویسنده بارها در موقعیت‌های مختلف اعلام و تکرار می‌کند که مخاطب این متن و این «روایت خاص از تاریخ»، خردمندان هستند. درباره تأکیدی که بیهقی درباره مخاطب آگاه خود دارد، به عنوان نمونه، ر.ک؛ بیهقی، ۱۳۸۶: ۶۳، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۰۹۹ و ...
۵. تمام ارجاعات شواهد و مثال‌ها از متن تاریخ بیهقی بر اساس شرح خطیب رهبر (۱۳۸۶) می‌باشد که برای ایجاز متن، تنها به ذکر شماره صفحه بسنده شده است.

منابع

- آدورنو، تئودور و دیگران. (۱۳۷۷). *درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات*. ترجمه محمدجعفر پوینده. تهران: بی‌نا.
- باسورث، کلیفورد ادموند. (۱۳۸۱). *تاریخ نغزنویان*. ترجمه حسن انوشه. ج ۱ و ۲. چ ۳. تهران: امیرکبیر.
- بیهقی، ابوالفضل. (۱۳۸۶). *تاریخ بیهقی*. به کوشش خلیل خطیب رهبر. چ ۱۱. تهران: مهتاب.
- _____. (۱۳۵۶). *تاریخ بیهقی*. تصحیح، حواشی و تعلیقات سعید نفیسی. ج ۲ و ۳. تهران: کتابخانه سنایی.

- پرینس، جرالده. (۱۳۹۱). *روایت‌شناسی (شکل و کارکرد روایت)*. ترجمه محمد شهباز. چ ۱. تهران: انتشارات مینوی خرد.
- پهلوان‌نژاد، محمدرضا، رحمان صحراگرد و محمدهادی فلاحی. (۱۳۸۸). «شیوه‌های بازنمایی کارگزاران اجتماعی در نشریات دوره‌مشرطه از منظر گفتمان‌شناسی انتقادی با عنایت به مؤلفه‌های گفتمان‌مدار جامعه‌شناختی - معنایی». *زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان دانشکده ادبیات و علوم انسانی شهید*. ش ۱. صص ۵۱-۷۳.
- تولستوی، لئون. (۱۳۴۵). *هنرچیست؟*. ترجمه کاوه دهگان. چ ۲. تهران: امیرکبیر.
- جرفاذقانی، ناصح‌بن ظفر. (۱۳۴۵). *ترجمه تاریخ یمینی*. به اهتمام جعفر شعار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- جنیدی جعفری، محمود و طوبی خاقانی. (۱۳۹۴). «بررسی بازنمایی کنش‌های اجتماعی در مجموعه داستان زن زیادی از جلال آل‌احمد بر اساس الگوی ون لیون (۲۰۰۸)». *زبان‌شناخت*. س ۶. ش ۱۲. صص ۷۷-۹۷.
- حق‌پرست، لیلا. (۱۳۹۱). «شیوه‌های تصویرسازی کارگزاران اجتماعی در داستان بهمن از شاهنامه و بهمن‌نامه (بر اساس مؤلفه‌های جامعه‌شناختی - معنایی در تحلیل گفتمان)». *جستارهای زبانی*. د ۳. ش ۲ (پیاپی ۱۰). صص ۴۵-۶۲.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام. (۱۳۱۷). *دستور السوزراء*. تصحیح و مقدمه سعید نفیسی. تهران: کتابفروشی و چاپخانه اقبال.
- رشیدی، ناصر و اصمغان سعیدی. (۱۳۹۳). «تحلیل گفتمان انتقادی کتاب فارسی امروز برای دانشجویان خارجی بر اساس چارچوب تحلیلی ون دایک و ون لیون». *پژوهش و نگارش کتب دانشگاهی*. د ۱۸. ش ۳۲. صص ۱۰۰-۱۲۶.
- زایس، آوانرو و دیگران. (۱۳۶۳). *زیباشناسی علمی و مقوله‌های هنری*. ترجمه فریدون شایان. تهران: نشر بامداد.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۷). *تاریخ مردم ایران (از پایان ساسانیان تا پایان آل‌بویه)*. تهران: امیرکبیر.
- شبانکاره‌ای، محمدبن علی. (۱۳۶۳). *مجمع‌الأنساب*. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر.

- شفق، اسماعیل و سمیرا جهان رمضان. (۱۳۸۹). «سیمای حسنک وزیر در متون ادبی و تاریخی دوره غزنوی». *پژوهش زبان و ادبیات فارسی*. ش ۱۸. صص ۶۳-۹۲.
- عقیلی، سیف‌الدین حاجی بن نظام. (۱۳۶۴). *آثار الوزرا*. تصحیح و تعلیق میرجلال‌الدین حسینی ارموی (محدث). چ ۲. تهران: اطلاعات.
- فرخی سیستانی، علی بن جولوغ. (۱۳۴۹). *دیوان حکیم فرخی سیستانی*. به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی. چ ۲. تهران: زوار.
- موسوی بجنوردی، کاظم. (۱۳۷۴). *دائرةالمعارف اسلامی*. ج ۲. چ ۲. تهران: مرکز دائرةالمعارف اسلامی.
- میلانی، عباس. (۱۳۷۸). *تجدد و تجدیدستیزی در ایران*. چ ۱. تهران: آتیه.
- وفایی، عباسعلی و سمیه آقابابایی. (۱۳۹۲). «تحلیل و بررسی "ذکر بر دار کردن حسنک" در تاریخ بیتهقی با تکیه بر کاربرد دستور زبان در علم معانی». *متن پژوهی ادبی*. س ۱۷. ش ۵۸. صص ۶۹-۸۹.
- یارمحمدی، لطف‌الله. (۱۳۸۳). *گفتن‌شناسی رایج و انتقادی*. چ ۱. تهران: نشرهرمس.
- یاسمی، کلثوم. (۱۳۸۷). *بازنمایی کارگزاران اجتماعی در متون ادبی کتب ادبیات فارسی دوره متوسطه با عنایت به مؤلفه‌های جامعه‌شناختی-معنایی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. شیراز: دانشگاه علوم و تحقیقات فارس.
- یورگسن، ماریان و فیلیپس لوئیز. (۱۳۸۹). *نظریه و روش در تحلیل گفتن‌مان*. ترجمه هادی جلیلی. چ ۱. تهران: نشرنی.
- هوشمند، مژگان. (۱۳۹۵). «بررسی انتقادی از بازنمون تحولات سوریه در مطبوعات ایران و آمریکا با به کارگیری الگوی ون لیون». *جستارهای زبانی*. ش ۳۵. صص ۲۱۵-۲۳۹.
- Fowler, Roger. (1991). *Language in the News: Discourse and Ideology in the Press*. London: Routledge.
- Fairclough, Norman. (2003). *Analysing Discourse: Textual Analysis for Social Research*. London: Routledge.
- (1989). *Language and Power*. London: Longman.
- (2001). "Critical Discourse Analysis as a Method in Social Scientific Research". *Methods of Critical Discourse Analysis*. Wodak, R. & Meyer, M. (Eds). London: SAGE.
- (1995). *Critical Discourse Analysis*. London: Longman.

- Hodge, Robert & Kress, Gunther. (1979). *Language as Ideology*. London: Routledge.
- Van Leeuwen, Theo. (1996). "The Representation of Social Actors: In Caldas Coulthard". *Texts and Practices: Readings in CDA*. C.R. & Coulthard, M (Eds). London: Routledge.
- (2008). *Discourse and Practice: New Tools for Critical Discourse Analysis*. Oxford: Oxford University Press.
- Van Dijk, Teun A. (1998). *Ideology: A Multidisciplinary Approach*. London: Sage Publications.
- (1996). "Discourse, Power and Access". In Caldas-Coulthard, C.R. & Coulthard, M. (Eds). *Text and Practices: Readings in CDA*. London: Routledge.

